

گفت‌وگوی «جوان» با خواهر و برادر شهید محمد صالحی از شهدای دفاع مقدس

غنچه باغ حیدر در هور شکفت

■ شکوفه زمانی

خواهر شهید صالحی می‌گوید: مادرم بعد از اعزام برادرم محمد به اتفاق پدرم و یکی دیگر از برادرانم برای دیدن او به یادگان امید به اهواز رفتند. چند ساعتی ماندند و بعد به شیراز برگشتند. همان نیمه‌شب برادرم محمد آقا و دیگر رزمندگان به خط مقدم اعزام شدند. اما دشمن که از آمدن نیروهای تازه نفس مطلع شده بود، کاروان آنها را بمباران کرد و محمد به شهادت رسید. هنوز والدینم به شیراز نرسیده بودند که پیکر محمد زودتر به شیراز رسید. «شهید محمد صالحی، متولد ۱۳۴۴ از نیروهای پاسدار گردان الفتح از تیپ المهدی(عج) شیراز بود که در سن ۱۸سالگی در عملیات خیبر و منطقه هور به شهادت رسید. او که به تازگی وارد سپاه شده بود، پیش از شهادت تصویری از خود با لباس پاسداری برای خانواده به یادگار گذاشت که اکنون این تصویر زینت‌بخش خانه تمام برادرها و خواهرهایش است. گفت‌وگوی ما با زهرا صالحی، خواهر و عبدالخالق صالحی، برادر شهید را پیش رو دارید.

یک تصویر از شهید صالحی در لباس سپاه وجود دارد که خیلی کم سن و سال است، ایشان چه زمانی به جبهه رفته بود؟

محمد آقا در سال ۱۳۶۱ به عضویت سپاه درآمد. آن موقع ۱۷سال داشت. زمانی که می‌خواست به عضویت در سپاه درآید، چند ماهی از سنسن برای عضویت کم بود. باید ۱۸سالش کامل می‌شد. برای همین شناسنامه‌اش را دستکاری کرد و سنش را بالاتر برد. بعد آموزش‌های نظامی را پشت سرگذاشت و نهایتاً بهمن سال ۱۳۶۲ حالی که مسئولیت گروهی از برادران بسیجی گردان الفتح از تیپ‌المهدی(عج) را بر عهده داشت به جبهه جنوب اعزام شد. اسفند همان سال در عملیات خیبر شرکت کرد و نهایتاً بر اثر حمله هوایی یعنی‌ها در چهارم اسفند ۱۳۶۲ در عملیات خیبر به شهادت رسید.

پدر تان چه شغلی داشتند، شهید در چه خانواده‌ای رشد کرده بود؟

پدرمان مرحوم آقا حیدر، باغبان بود و بسیارفرد سخاوتمندی بود. همه فامیل و آشنا از محصولات باغ باا سهم داشتند و برای همه صندوق میوه می‌فرستاد. حتی محصولات باغ را به هموطنان جنگ زده که از خوزستان به شیراز آمده بودند هم می‌فرستاد و به آنها کمک می‌کرد. ما یک خانواده پرجمعیتی داشتیم. هشت خواهر و برادر بودیم. برادرم محمد آقا شهرپور ۱۳۴۴ در محله خوش‌آب‌وهوا و در میان باغات سر سبز قصرالدشت شیراز به دنیا آمد. ما یک خانواده مذهبی داشتیم و شهید در چنین خانواده‌ای رشد کرده بود.

چه خاطراتی از دوران کودکی شهید دارید؟

دوران کودکی محمد با درس و بازی و شادی و کمک به پدرمان در امور باغداری گذشت. بیشتر موقع تعطیلات تابستان شهید پیش پدرمان می‌رفت و کمکش می‌کرد. موقع انقلاب یک تحولی در همه ما به وجود آمد. یادم است در زمان کودکی همراه مادرمان در تظاهرات شرکت می‌کردیم. محمد آقا هم در همین دوران بود که با مسجد مآنوس شد تا اینکه در سال ۱۳۶۰ به عضویت بسیج مسجد محله‌مان در آمد. همان زمان بود که

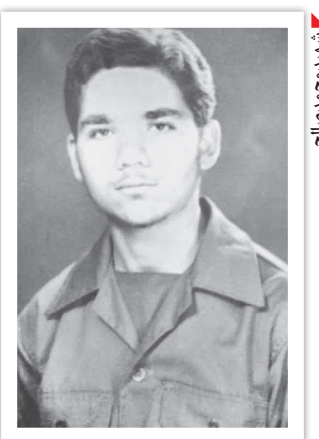
	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱															
۲															
۳															
۴															
۵															
۶															
۷															
۸															
۹															
۱۰															
۱۱															
۱۲															
۱۳															
۱۴															
۱۵															

تصویری که شهید صالحی با لباس پاسداری برای خانواده به یادگار گذاشت

شدیم و پس از تشییع، پیکرش در دارالرحمه شیراز در کنار دیگر شهدا آرام گرفت.

موقع شهادت برادر تان شما چند سال داشتید؟

موقع شهادت محمد آقا من حدوداً ۱۴ساله بودم. او یک پاسدار شهید بود. هرچند من فقط یکبار او را در لباس سپاه دیدم. یادم است صبح‌ها که مدرسه می‌رفتم و داداش محمد پاسدار بود و شب‌ها شیف می‌ایستاد،



محمد آقا حیدر، برادر شهید صالحی

علاقه مادرم به محمد با عضویت او در سپاه چند برابر شده بود. محمد به خاطر اینکه موقع اعزام به جبهه با بی‌تابی مادر مواجه نشود، بی‌خبر به جبهه رفت. مادرم وقتی فهمید به اتفاق پدر و یکی از برادرانم برای دیدار با محمد به یادگان امید به اهواز رفتند. انگار به دل مادر بر گشته باشد، پیکر محمد زودتر به شیراز برگشته بود. بعد هم که از شهادتش مطلع



محمد آقا حیدر، برادر شهید صالحی

وقتی والدینم از پیش محمد به شیراز برمی‌گشتند، همان موقع کاروان محمد و همزمانش به وسیله جنگنده‌های دشمن بمباران شدند و به شهادت رسیدند. قبل از اینکه مادر پدرم به شیراز برسند، پیکر محمد و تعدادی از همزمانش زودتر برگشته بود. مادر هنوز خبر نداشت پسرش شهید شده اما دلشوره عجیبی داشت

و این درک را من آنموقع نداشتم. همانطور که سردار سلیمانی می‌گفتند: «اگر می‌خواهید شهید شوید باید مثل شهید زندگی کنید تا بتوانید شهید شوید.» الان می‌فهمیم، محمد آقا شهیدگونه زندگی کرد و آخر هم به شهادت که آرزویش بود نائل آمد. روح همه شهدا قرین رحمت الهی باشد و از خدا می‌خواهیم با شهدای کر بلا همنشین و محشور شوند.

■ ■ ■

برادر شهید

شما چه خاطراتی از برادر شهید تان دارید؟

زمانی که شهید هشت ساله بود، علاقه زیادی به روزه گرفتن در ماه مبارک رمضان داشت. برای همین در کارها با من هماهنگ بود و حرفم را گوش می‌کرد (مانند خرید نان برای منزل و...) به این ترتیب می‌خواست من او را سحرا بیدار کنم تا سحری بخورد و بتواند روزه بگیرد. سالی که ماه رمضان در سرمای زمستان بود، هوا آنقدر سرد بود که آب حوض حیاط خانه یخ زده بود. من آب حوض روی لوله‌ها می‌ریختم که بتوانیم از آب شیر استفاده کنیم. یادم است بعد از سحری من و محمد و مرحوم پدرم به نوبت می‌خواستیم وضو بگیریم. من آب را سرد و گرم کرده بودم و در کتری ریخته بودم تا پدرم بتواند وضو بگیرند. بعد از اتمام وضو پدرم گفت: «محمد بیا باقی آب کتری شما هم وضو بگیر» ولی محمد در همان سن کم در جواب پدر گفت: «ثواب وضو با آب سرد بیشتر است.»

با آن که شهادت محمد آقا در سن ۱۸سالگی رقم خورد، آیا شهید وصیتنامه هم داشت؟

بله، ایشان در اول بهمن ماه ۱۳۶۲ وصیتنامه‌ای با دست‌خط خود نوشته بود. در بخشی از وصیتنامه‌اش اینطور نوشته است: «من به دلخواه خود و پیش معبود خود و پیش به سوی آرزوی خود رفتم و هیچ‌کس مرا به زور نیاورده و دوم اینکه برادران حزب‌الله محل و گروه مقاومت و خانواده خودم را شرعاً مسئول می‌دانم، در تشییع جنازه من گریه و زاری نکنند و در ختم و تشییع جنازه من شیرینی و نقل خیرات کنند. همان‌طور که در عروسی این‌کار را می‌کنند و من هم در موقع شهید شدنم آن‌شاءالله به وصال معبود خود رسیده‌ام و نمی‌خواهم کسی گریه کند. هرکس گریه کند قلب مرا پیش معبودم غمگین و ناراحت کرده است. کسی حق ندارد برایم سیاه ببوشد و قبر من در کنار شهید علی محمدی باشد...»

در آخر وصیتنامه‌اش گفته بود: «از گروه مقاومت مسجد و خانواده‌ام می‌خواهم، پرچم اسلام را از دست خون آلود من برداشته و پیش تازند و راه مرا ادامه دهند. سنگر مرا محکم‌تر کنند و نفاق و اختلاف را از خود دور نگه دارند. این چند خواسته من بود که گروه مقاومت و مسجد محل و خانواده من مسئول هستند انجام دهند.»

خاطره

خاطراتی از نقش تدارکات در عملیات الی بیت‌المقدس برگرفته از کتاب «موقعیت الله وکیل»

یک تر کش کوچک ماشین مهمات را می‌فرستاد هوا!

حاج رمضان الله وکیل، مسئول تدارکات تیپ ۴۴ قمر بنی‌هاشم(ع) در دوران دفاع مقدس، در بخشی از کتاب خاطرات خود به نام «موقعیت الله وکیل»، به بیان اقدامات ارزشمند پشتیبانی و تدارکات در عملیات الی بیت‌المقدس یا همان آزادسازی خرمشهر پرداخته است. بخشی از خاطرات حاج رمضان برگرفته از این کتاب را می‌خوانیم.

■ **تدبیر جهاد**

به نظر من از تدابیر صحیحی که از همان اولین روزهای شروع جنگ اندیشیده شد، فعال و پشتیبانی ۲۵ کر بلا، به سهم خود برای آزادی خرمشهر و تثبیت و استقرار رزمندگان، که در عملیات الی بیت‌المقدس نیروهای آن آشکار تر وارد صحنه نبرد شدند و گام‌به‌گام با نیروها از هر محور برای احداث دپو، سنگر، کانال و... بر اساس نیاز یگان‌های خودی اقدام می‌کردند. سپاه هم از این عملیات به بعد، به فکر تقویت و تأمین تجهیزات مهندسی و ارتقای توانایی‌های این واحد افتاد. زمانی که نیروهای تیپ ما (۲۵ کر بلا) در مرحله اول عملیات بیت‌المقدس به جاده اهواز- خرمشهر رسیدند، نیروهای جهاد و مهندسی سپاه، یک‌لحظه با باقی دشمن، هر لحظه احتمال برخورد هوای می‌رفت.

■ **حرکت خرازی**

روزی که خرمشهر به محاصره نیروهای ما درآمد، حسین خرازی که وضعیت دشمن را دیده بود، به‌منظور تضعیف روحیه آنها و تقویت روحیه رزمندگان، با خودرو از خاکریز خودی عبور و به سمت مرکز شهر خرمشهر حرکت کرد. خرازی هیچ ترسی از دشمن نداشت و در حین عملیات دائم می‌گفت این قسمت را پر کنید، فلان جا را آتش بریزید. به خاطر دارم وقتی برادر احمد کامپی و حسین خرازی به قرا با گاه مرکزی تظاهرات اعلام کردند، ما الان داخل خرمشهریم، در آنسوی بیسیم باورش برای فرماندهان قرار گاه مشکل بود و آنها چندین بار تکرار کردند ما داخل خرمشهریم و هم‌راهِ نفر عراقی به شکل تظاهرات خودشان را تسلیم کرده‌اند تا باورپذیر شد. دیگر اینکه آن دسته از نیروهای عراقی که خودشان را به آب‌زده بودند که فرار کنند، اکثرشان غرق شدند یا هدف گلوله قرار گرفتند و جازه‌های آنها در کنار ساحل در دو طرف رودخانه به چشم می‌خورد.

■ **طعم پیروزی**

به‌هر حال استعداد و نبوغی که آن زمان فرماندهان و طراحان اصلی در قرار گاه مرکزی عملیات به خرج دادند، به‌حول قوه‌الهی و تلاش واحد پشتیبانی و تدارکات، یگان‌های رزمی شرکت‌کننده در عملیات بزرگ بیت‌المقدس، همه اهداف پیش‌بینی شده و موردنظر محقق شد و ما طعم بسیار شیرین پیروزی را در آزادی خرمشهر چشیدیم و با شنیدن پیام امام خمینی(ره) از رادیو و بلندگوهای واحد تبلیغات در جبهه، همه خستگی‌های ما در رفت. قبل از این عملیات، صدام اعلام کرده بود هر نیروی نظامی ایرانی که بتواند خرمشهر را فتح کند، یکصد هزار پوله او خواهد داد.

طبق گزارش‌های نیروهای اطلاعات- عملیات، نیروهای عراقی تا نزدیک بصره فرار کرده بودند که اگر قبل از پیش‌بینی‌های لازم در خصوص تأمین امکانات و نیروی رزمنده شده بود، می‌توانستیم با تعقیب آنها ضربات بیشتری به ارتش عراق وارد کنیم.

به ارتش عراق وارد کنیم.

طراح:علیرضا سجادی فر ■ شماره ۷۳۱۴

	۱			۳	
۱			۴		۲
۷			۵		۸
				۲	۴
			۱	۸	۵
			۸		۷
		۹			
		۵			
		۶	۸		

۸	۸	۱	۵	۷	۵	۶	۱	۵	۸
۵	۷	۵	۱	۸	۵	۱	۵	۵	۵
۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵
۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵
۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵
۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵
۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵
۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵
۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵
۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵

جدول سودوکو

ارقام تا ۹ را طوری قرار دهید که

در هر ردیف، ستون و مربع‌های

کوچک سه در سه فقط یک‌بار

به‌کارروند

جدول کلمات متقاطع

■ پاسخ جدول شماره ۷۳۱۳

۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	و	ی	ا	م	ن	ا	ن	ب	ا	ر	د	س	ت	۱
۲	ش	ا	ق	ا	و	ب	ی	ا	ن	ب	ا	ر	د	۲
۳	م	ت	ا	ق	ا	و	ب	ی	ا	ن	ب	ا	ر	۳
۴	ی	ا	ق	ا	و	ب	ی	ا	ن	ب	ا	ر	د	۴
۵	ر	ت	ا	ق	ا	و	ب	ی	ا	ن	ب	ا	ر	۵
۶	م	ت	ا	ق	ا	و	ب	ی	ا	ن	ب	ا	ر	۶
۷	د	س	ت	ا	ق	ا	و	ب	ی	ا	ن	ب	ا	۷
۸	ن	ب	ا	ر	د	س	ت	ا	ق	ا	و	ب	ی	۸
۹	ا	ن	ب	ا	ر	د	س	ت	ا	ق	ا	و	ب	۹
۱۰	و	ی	ا	م	ن	ا	ن	ب	ا	ر	د	س	ت	۱۰
۱۱	ش	ا	ق	ا	و	ب	ی	ا	ن	ب	ا	ر	د	۱۱
۱۲	م	ت	ا	ق	ا	و	ب	ی	ا	ن	ب	ا	ر	۱۲
۱۳	ی	ا	ق	ا	و	ب	ی	ا	ن	ب	ا	ر	د	۱۳
۱۴	ر	ت	ا	ق	ا	و	ب	ی	ا	ن	ب	ا	ر	۱۴
۱۵	م	ت	ا	ق	ا	و	ب	ی	ا	ن	ب	ا	ر	۱۵